

عمل به دانسته‌ها

مقدمه:

مؤمنین همواره در پی آن هستند که راهی برای خودسازی و تقرب به درگاه باری تعالی بیابند. برخی نیز در این مسیر همواره به دنبال کشف علم و مطالبی هستند که ره صد ساله را یک شبه طی کنند. از این رو به دنبال نصایح علما و بزرگان دین می‌روند که کار پسندیده‌ای است، اما بعضی دنبال راه‌های آسان و غیر متعارفند و به همین دلیل در دام دزدان عقاید اسیر می‌گردند. در حالی که یگانه راه سیر و سلوک و دانستن مسیرهای هدایت، عمل به مطالبی است که می‌دانیم این مفهوم را خداوند تبارک و تعالی در پایان بلندترین آیه قرآن (بقره/۲۸۲) طی چهار کلمه بیان فرموده است:

اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ

آن چه در پی می‌خوانید سعی ما در تبیین این اصل است.

۱- تقوا یعنی عمل به دانسته‌ها^۱

ریشه‌ی اصلی تقوا، «وَقَى: نگهداری و حفظ شیء در برابر آسیب‌ها» است، از این رو، «تَقُوا» در حقیقت به معنای نگهداری نفس از آسیب‌های درونی (هوای نفس) و بیرونی (شیطان) و قرار دادن آن در حفاظ اطاعت و بندگی است. حضرت امام خامنه‌ای در این باره فرموده‌اند:

«تقوا یعنی چه؟ یعنی آن شدت مراقبتی که انسان در اعمال شخصی خود از راه حق هیچ تخطی نکند؛ این معنی تقواست. یعنی کاملاً مراقب خود باشد. در دست زدن به پول مراقبت کند؛ در دست زدن به آبروی انسان‌ها مراقبت کند؛ در گزینش‌ها مراقبت کند؛ در طرد کردن‌ها مراقبت کند؛ در حرف زدن مراقبت کند که برخلاف حق سخنی نگوید. یعنی شدت مراقبت».^۲

از طرفی خداوند تبارک و تعالی از هیچ‌کس بیش از آن چه که علم و توان دارد تکلیفی نخواست و فرموده است:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایش، تکلیف نمی‌کند». (بقره/۲۸۶)

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا - خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی‌کند». (طلاق/۷)

در نتیجه تقوا یعنی عمل به آن چه که می‌دانیم.

۱/۱- دانستن برای عمل

انسان دردمندی که انبان بزرگ ابهام‌های خود را گشوده و چشم انتظار دستورالعمل است، از این دستورالعمل‌ها چه بهره‌ای در نظر دارد؟ آیا جز این است که می‌خواهد پس از یافتن راه، حرکت کند و پس از گرفتن دستور، اجرا نماید؟ اگر این گونه نیست و قصد عمل وجود ندارد، آگاهی از این بیهوده است. کسی که آهنگ حرکت ندارد، چرا بی‌جهت، وقت و فکر و نشاط خود را صرف یافتن و آموختن نقشه مسیر کند؟ همان بهتر که در بی‌خبری بماند؛ زیرا دانستن، مقدمه انجام دادن است و عمل، نتیجه علم.

امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

«ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ - میوه دانش، به کار بستن آن است».^۳

۱- حضرت آیت‌الله جوادی آملی فرموده‌اند: «علم اوّلی به احکام حاصل است و عمل به آن علم... عبارت از تقواست - تسنیم، جلد ۱۲ ص ۶۳۵

۲- فرمایشات در ۸۱/۶/۳۰

۳- غرر الحکم، ح ۴۶۲۴

همچنین امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«الزَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا قَوْمٌ ... عِلِّمُوا فَعَمِلُوا - افراد زاهد را در دنیا به این علامات بشناسید ... و هر گاه علم را آموخته به آن عمل می‌کنند»^۱.

و نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«تَعَلَّمُوا مَا شِئْتُمْ أَنْ تَعَلَّمُوا فَانْكُمْ لَنْ تَنْتَفِعُوا حَتَّى تَعْمَلُوا بِهِ وَ إِنْ الْعُلَمَاءُ هَمَّتْهُمْ الرِّعَايَةُ - آنچه را می‌خواهید یاد بگیرید به تحقیق شما نفع نخواهید برد تا آن‌چه می‌دانید به آن عمل کنید. و به درستی که علما کسانی هستند که تمام همت آن‌ها مراعات و عمل نمودن به علم خودشان می‌باشد».

کسی که بنا دارد با یافتن دستورالعمل، برنامه زندگی خود را تنظیم کرده و پیش برود، در معرض این سؤال قرار می‌گیرد: آیا در مواردی که به وظیفه آگاهی داشته‌ای و «به یقین» می‌دانستی چه چیز تو را به سمت کمال پیش می‌برد، عمل کرده‌ای که اکنون در پی دستور جدید هستی؟ «گزاره‌های یقینی ما» برای آغاز حرکت کافی است و عمل به همین گزاره‌ها، صداقت ما را در ادعایمان و تصمیم‌مان روشن می‌کند.

رسول اکرم صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمَّةُ إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَكِنْ انْظُرُوا كَيْفَ تَعْمَلُونَ فِيمَا تَعْلَمُونَ - ای امت من از آن‌چه نمی‌دانید بر شما بیم ندارم ولی بنگرید آن‌چه را می‌دانید چگونه عمل می‌کنید»^۲.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«عَلَى الْعَالِمِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَا عِلْمٌ، ثُمَّ يَطْلُبَ تَعْلَمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ - بر عالم است آن‌چه را می‌داند به کار بندد، سپس به دنبال دانشی رود که نمی‌داند»^۳.

«أَنْتُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِمَا عِلْمُكُمْ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى تَعْلَمِ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ - شما به عمل کردن آن‌چه می‌دانید، نیازمندترید، تا آموختن آن‌چه نمی‌دانید»^۴.

نقل شده است نقش انگشتر مبارک امام حسین علیه‌السلام این جمله بود:

«عِلِمَتْ فَأَعْمَلْ - دانستی؛ پس عمل کن»^۵.

حضرت آیت الله بهجت فرموده است:

«آقایانی که طالب مواعظ هستند، از ایشان سؤال می‌شود: آیا به مواعظی که تا به حال شنیده‌اید، عمل کرده‌اید یا نه؟ آیا اگر عمل به معلومات - اختیاراً - ننماید، شایسته است توقع زیادتى معلومات؟»^۶

هر کس برای آینده تصمیم گرفته است آن‌چه یاد می‌گیرد، انجام دهد، به گذشته بازگردد که تاکنون چه یاد گرفته است و به همان عمل کند. هر کس اعتراف دارد که علم، مقدمه عمل و عمل، نتیجه علم است، انبوه مقدمات بی‌نتیجه‌ای را که فراهم آورده است، به نتیجه برساند.

۱- إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی) ج ۱ ص ۱۴

۲- نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله) ص ۳۵۸

۳- غرر الحکم، ح ۱۹۶

۴- غرر الحکم ح ۲۸۱۵

۵- إرشاد القلوب، ص ۱۵۱

۶- به سوی محبوب، ص ۳۹

۱/۲- ترک علم آموزی ممنوع

آنچه ذکر شد به معنی ترک علم آموزی نیست، در تفسیر نمونه به این موضوع اشاره کرده و نوشته است: «پاره‌ای از صوفیان جاهل از معنی آیه: "اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ" سوء استفاده کرده و آن را دلیل بر ترک تحصیل علوم رسمی گرفته‌اند. در حالی که چنین سخنی مخالف بسیاری از آیات قرآن و روایات مسلم اسلامی است. حق این است که قسمتی از علوم را از طریق تعلیم و تعلم رسمی باید فرا گرفت و بخش دیگری از علوم الهی را از طریق صفای دل و شستشوی آن با آب معرفت و تقوا فراهم ساخت، و این همان نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد و لایق ببیند می‌اندازد - العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء^۱».۲

ضمن آن‌که: «بعضی از مراحل علمی بر تقوا مقدم است زیرا، تقوا بدون علم به احکام حاصل نمی‌شود اما این موضوع موجب نمی‌شود که برخی دیگر از مراحل علم مؤخر از تقوا نباشد و چون علم اولی به احکام حاصل است و عمل به آن علم که عبارت از تقواست مفروض است، زمینه برای افاضه علم الهی فراهم می‌شود».۳

۱/۳- همه تکلیف دارند

توجه فراوان به مجهولات و بزرگ‌نمایی گزاره‌های متزلزل، اغلب برخاسته از کوتاهی و ناتوانی در انجام وظایف مسلم و مسؤولیت‌های قطعی است. کسی که به وظایف خود پایبند نیست، برای توجیه سستی و کوتاهی خود به دنبال بهانه می‌گردد، و چه بهانه‌ای بهتر از «نمی‌دانم»؟ با این بهانه، تا مدتی می‌توان در پیشگاه خود و جامعه سرافراز باشد. سید شهدای انقلاب اسلامی، آیت‌الله بهشتی می‌نویسد:

تمایل به بی‌بندوبار زیستن، زمینه قبول هر مطلب جدی را - هر قدر هم روشن و مستدل باشد - در ما ضعیف کرده یا از بین برده است. گویی دوست داریم همواره در حال شک باقی بمانیم، مبدا گرفتار وظیفه شویم ... این بیماری واگیر یعنی رواج سفسطه و وسواس در یک جامعه، که نتیجه مستقیم آن، رواج شک‌های بی‌هدف و غیر تحقیقی است، جامعه را با خطر بزرگی روبه‌رو می‌کند؛ خطر بی‌مسئولیتی. در چنین جامعه‌ای، به زحمت می‌توان چهارتا آدم هم فکر پیدا کرد. به محض این که چهار نفر دور هم جمع شدند، آن قدر از این طرف و آن طرف، در کارشان وسواس و سفسطه و شک‌های بی‌اساس نفوذ می‌کند که قابل توصیف نیست. در این چنین جامعه‌ای، دیگر نه وحدتی پیدا می‌شود و نه مسلکی پا می‌گیرد. وقتی جامعه‌ای بی‌مسئولیت شود، به راحتی و بدون مقاومت قابل توجه، برده دیگران می‌شود، به همین سبب، یکی از برنامه‌های مؤثر استعمارگران در سرزمین‌های استعمار زده، شک پراکنی و مبارزه با ایمان به هر نوع مسلک سازنده و مؤثر است.۴

پس استقبال از شک و سؤال پیش از پرداختن به آگاهی‌ها و باورها، اغلب برای رهایی از قید تعهد و فرار از سختی مسؤولیت است. کسی که بنای انجام وظیفه و ادای تکلیف دارد، از مسلمات آغاز می‌کند و در میانه امواج سهمگین تردید، به گزاره‌های یقینی چنگ می‌زند.

۱- مصباح الشریعة ص ۱۶

۲- تفسیر نمونه ج ۲ ص ۳۹۰

۳- حضرت آیت‌الله جوادی آملی - تسنیم، جلد ۱۲ ص ۶۳۵

۴- ایدئولوژی اسلامی، ص ۱۳

انسان، همیشه مکلف است، هر چند میان انبوه مجهولات قرار گیرد و نمی‌تواند از دایره مسئولیت خارج شود، هر چند محدودیت‌های فراوان او را احاطه کند. این امانت سنگین بر دوش او باقی است؛ زیرا خدا او را صاحب اختیار و اراده آفریده است.

آیت الله بهجت فرموده است:

«ما از عهده تکلیف خارج نمی‌شویم؛ بلکه باید از عمل نتیجه بگیریم و محال است عمل ما بی‌نتیجه باشد و نتیجه، از غیر عمل حاصل شود».^۱

۱/۴- شروط سه گانه تکلیف

«علم»، «توان» و «توجه» سه شرط عمده تکلیف است. کسی که «نمی‌داند»، «نمی‌تواند» یا «توجه ندارد»، تکلیف ندارد؛^۲ اما خداوند ساختار وجودی انسان را چنان قرار داده است که بهانه‌ای برای فرار از تکلیف در دست نداشته باشد.

۱/۴/۱- شرط اول: علم

انسان، در تراکم شدید سؤال‌ها و ابهام‌ها نیز از علم تهی نمی‌شود. ما گاهی تصور می‌کنیم مشکل عمده ما در پیمودن مسیر کمال، «جهل» است و باید این ناآگاهی‌ها و سرگردانی‌ها برطرف شود تا مسیر حرکت ما هموار گردد؛ ولی چنین نیست و ما همیشه به اندازه لازم برای حرکت، آگاهی داریم. گزاره‌های یقینی ما برای آغاز راه کافی است و بهانه کمبود علم، از ما پذیرفته نمی‌شود. انسان در هر موقعیت و شرایط، به اولیات و وظایف خود آگاه است.

خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید:

«فَاللَّهُمَّهَا فَجُورُهَا وَ تَقْوَاهَا - خداوند شر و خیر انسان را به او الهام کرد». (شمس/۸)

«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ - راه هدایت از گمراهی، تبیین و روشن شده است». (بقره/۲۵۶)

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز فرموده است:

«إِنَّ لَكُمْ عِلْماً فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ - علم [همیشه] برای شما هست؛ پس به علم خود، هدایت جویید».^۳

آیت الله بهجت هم در تبیین این موضوع بیان داشته است که:

«هیچ کس نیست که بگوید هیچ چیز نمی‌دانم. [اگر بگوید]، دروغ می‌گوید. هر کسی - غیر معصوم - بعضی چیزها را می‌داند و بعضی چیزها را نمی‌داند؛ آن چیزهایی را که می‌داند، اگر عمل کند، آن چیزهایی را که نمی‌داند، می‌فهمد».^۴

۱- به سوی محبوب، ص ۳۷

۲- رسول اکرم صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم فرمودند: وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي ... الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ - (تکلیف، در) این موارد از امت من برداشته شده است: اشتباه، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه توانش را ندارند، آنچه بدان ناچارند، آنچه بدان مجبور شوند... (کافی،

ج ۲، ص ۴۶۳

در این حدیث، عنوان اول به شرطیت «توجه»، عنوان دوم و سوم به شرطیت «علم» و عناوین بعد، به شرطیت «توان» اشاره دارد.

«قدرت» عبارت است از امکان انجام و ترک. کسی که امکان انجام عملی را ندارد «عاجز» و نیز کسی که امکان ترک عملی را ندارد «مجبور و مضطر» است و دارای قدرت نیست.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۴- به سوی محبوب، ص ۷۸

جرم ندانستن

خداوند تبارک و تعالی در آیه ۱۷۲ سوره اعراف می‌فرماید که همه‌ی انسان‌ها را خدانشناس خلق کرده است و همه به‌صورت فطری خداوند و به تبع آن خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌شناسند.^۱ به همین دلیل دزدی، دروغ، بی‌تعهدی و... در همه‌ی جوامع و میان همه‌ی انسان‌ها از صفات مذموم؛ و کمک به دیگران، فداکاری، راستگویی و... از اخلاق پسندیده است.

خداوند در همین آیه و آیه بعد دلیل رساندن انسان به این شناخت را عدم بهانه‌جویی بنی‌آدم در قیامت بیان داشته است که در آن روز نگویند ما نمی‌دانستیم.

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ - وَ (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه‌ی آن‌ها را برگرفت و آن‌ها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم! (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویند: ما از این، غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)». (اعراف/۱۷۲)

«أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ -

یا بگویند: پدران‌مان پیش از ما مشرک بودند، ما هم فرزندانی بعد از آن‌ها بودیم (و چاره‌ای جز پیروی از آنان نداشتیم) آیا ما را به آن‌چه باطل‌گرایان انجام دادند مجازات می‌کنی؟!». (اعراف/۱۷۳)

از امام صادق علیه‌السلام هم نقل شده است که درباره‌ی آیه :

«قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ - بگو: دلیل رسا (و قاطع) برای خداست (دلیلی که برای هیچ‌کس بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد). و اگر او بخواهد، همه‌ی شما را (به اجبار) هدایت می‌کند. (ولی چون هدایت اجباری بی‌ثمر است، این کار را نمی‌کند)». (انعام/۱۴۹)

فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدِي أَكُنْتَ عَالِمًا فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ وَ إِنْ قَالَ كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ فَيُخَصِّصَهُ وَ ذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ - خداوند در روز رستاخیز به بنده‌ی خویش می‌فرماید بنده‌ی من! آیا می‌دانستی (و گناه کردی)؛ اگر بگویند آری، می‌فرماید: چرا به آن‌چه می‌دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگویند نمی‌دانستم، می‌گوید: چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ در این موقع فرو می‌ماند، و این است معنی حجت بالغه».^۲

اهمیت یاد گرفتن تا جایی است که پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کسانی را که بر اثر ندانستن مسئله باعث مرگ فردی شده بودند نفرین کرده است.

جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: «ما با گروهی در مسافرت بودیم. سر مردی به‌وسیله سنگ شکسته شد. او در شب محتلّم شد و صبح به آن گروه گفت: آیا من مجاز هستم که غسل نکنم؟ گفتند: نه. چون آب موجود است به همین دلیل باید غسل کنی. هنگامی که وی آب بر سر خود ریخت و غسل کرد از دنیا رفت. موقعی که از مسافرت مراجعت نمودیم و این جریان را برای پیامبر اعظم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شرح دادیم آن بزرگوار دلتنگ شد و فرمود:

قَتَلُوهُ فَتَلَّهُمُ اللَّهُ إِنَّمَا كَانَ دَوَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ - او را کشتند؟ خدا آنان را بکشد! (چرا حکم این مسئله را نپرسیدند) آیا نمی‌دانستند که دواى ندانستن پرسیدن می‌باشد؟!^۳

وظیفه آن شخصی که مُرد تیمم بود، یا این‌که پارچه‌ای بر روی زخم می‌بست و در هنگام غسل دست با رطوبت خود را روی آن می‌کشید».^۳

۱- در درس هفتم (ما خدا را دیده‌ایم) و درس هشتم (روح الهی) به این موضوع پرداخته‌ایم.

۲- الأُمَالِی (للمفید)، النص، ص ۲۲۸

۳- الکافی (ط - الإسلامیة) ج ۳ ص ۶۸ - روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۷۳

همچنین امام صادق علیه‌السلام در نامه‌ای که به اصحاب خود نوشته است بعد از توضیح آیاتی آنان را از این که خود را به ندانستن بزنند و اوامر خداوند را نیاموزند نهی کرده و فرموده است:

«فَتَدَّبَّرُوا هَذَا وَ اعْقِلُوا وَ لَا تَجْهَلُوا فَإِنَّهُ مَنْ يَجْهَلْ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِمَّا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ نَهَى عَنْهُ تَرَكَ دِينَ اللَّهِ وَ رَكِبَ مَعَاصِيَهُ فَاسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللَّهِ فَأَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ - پس در آن چه گفتم تدبر کنید و آن را بفهمید و ندانسته نگیرید، زیرا هر کس این مطلب و مانند آن را که خدا در قرآنش فرض کرده از هر آن چه امر کرده یا نهی کرده ندانسته گیرد، دین خدا را رها کرده و نافرمانی او را مرتکب شده و سزاوار خشم خدا گردیده است و خداوند او را به رو در آتش دوزخ افکند»^۱.

۱/۴/۲- شرط دوم: توان و اختیار

یکی دیگر از شرایط تکلیف، توان است؛ یعنی نمی‌توان کسی را که بر انجام کاری قدرت ندارد، به آن کار تکلیف یا توصیه کرد. با زوال قدرت، تکلیف هم ساقط می‌شود، بنابراین، مسؤولیت ما همیشه در دایره توانایی ما محصور است. مراد از قدرت در این جملات، تنها نیروی بازو و قدرت بدنی نیست؛ نیروی فکری، عادات و توانمندی‌های روحی، ابزار و وسایل، همکار و همراه (نیروی انسانی)، قوانین و فرهنگ عمومی، و خلاصه مجموعه امکانات مادی و معنوی، در «اختیار» ما در انجام یک کار تأثیر دارد.

این درست است که انواع محدودیت‌ها و ناکامی‌ها ما را احاطه کرده و اجازه فعالیت‌هایی از ما سلب شده است؛ ولی نمی‌توان انکار کرد که در بدترین شرایط و با وجود بالاترین حجم محدودیت، انسان از اختیار و توان تهی نمی‌شود و همیشه توان و اختیاری - هر چند /تندک - و اجازه فعالیت‌هایی - هر چند کوچک - برای او باقی می‌ماند. همین توان اندک، محدوده مسؤولیت ما را مشخص می‌کند. همیشه و در همه جا «ما می‌توانیم»، و به همان اندازه که می‌توانیم وظیفه‌مندیم؛ پس هیچ وقت بدون تکلیف نمی‌مانیم.

مهم‌ترین وجه امتیاز انسان از حیوان، همین اختیار و آزادی او است. انسان، در بدترین شرایط «می‌تواند» بهترین باشد و در بهترین شرایط، «می‌تواند» بدترین شود. کمبود امکانات و بدی شرایط، بهانه پذیرفته شده‌ای برای فرار از مسؤولیت نیست.

اگر از ما درباره کافر نمونه و الگوی کفر بپرسند، به احتمال قوی یکی از سردمداران کفر، مثل ابوسفیان را معرفی می‌کنیم. ولی قرآن کریم، همسر نوح و همسر لوط را نمونه اعلای کفر می‌شناسد؛ زیرا آن‌ها تحت نظر دو پیامبر خدا و دو بنده صالح او بودند و بالاترین دارایی برای رشد معنوی را در اختیار داشتند، اما کمترین بهره را نبردند؛ یعنی با اختیار خود همه این امکانات را ضایع کردند. در مقابل، آسیه همسر فرعون را مؤمن ایده‌آل نمونه و ضرب‌المثل ایمان معرفی می‌کند؛ زیرا در بدترین شرایط رشد معنوی و در فقر شدید امکانات، ارتباط خود را با خدا حفظ می‌کند و بیشترین بهره انسانی را برای خود فراهم می‌آورد:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ - خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند، زن نوح و زن لوط را مَثَل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آن‌ها خیانت کردند، و کاری از دست [شوهران] آن‌ها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: "با داخل شوندگان داخل آتش شوید"». (تحریم/۱۰)

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ - و برای کسانی که ایمان آورده‌اند، خدا همسر فرعون را مَثَل آورده، آن‌گاه که گفت: "پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر برهان"». (تحریم/۱۱)

قرآن کریم در وصف فرعون می‌فرماید:

«فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ - قومش را ذلیل و زبون داشت و آنان همه مطیع او شدند». (زخرف/۵۴)

پس از بیان این جمله قرآن به جای این که به عتاب و ملامت فرعون بپردازد، قوم او را محکوم می‌کند:

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ - آن‌ها مردمی فاسق و نابکار بودند». (زخرف/۵۴)

یعنی در شرایط سختی که فرعون برای مردم پدید آورده بود، قدرت و اختیار مردم و مسؤولیت آن‌ها ساقط نشد. پس هیچ‌کس نباید برای شانه خالی کردن از بار تکلیف، شرایط اجتماعی را بهانه کند؛ زیرا در تراکم انبوه مشکلات و محدودیت‌ها، باز هم «می‌توان» و به قدر همان توان «می‌باید» حرکت کرد.

۱-۴/۳- شرط سوّم: توجّه

یکی از مهم‌ترین شرایط تکلیف «توجّه» است. انسان در حین غفلت، تکلیف ندارد، به شرطی که اسباب غفلت را خود فراهم نکرده باشد، آدمی در برابر عمل اشتباه خود بازخواست نمی‌شود؛ اما چنین نیست که همیشه بی‌توجّه و غافل باشد. توجّه و تذکر در مواردی وجود دارد و در همان موارد انسان وظیفه‌مند است. در لحظه‌ای که غفلت انسان به توجّه تبدیل می‌شود، در همان لحظه تکلیف بر عهده او می‌آید.

«إِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ - اگر شیطان از یاد تو برد، پس از تذکر با گروه ستمگران

منشین». (انعام/۶۸)

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ - آنان (متقین) (کسانی هستند) که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهان‌شان آمرزش می‌خواهند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ و بر آنچه مرتکب شده‌اند پافشاری نمی‌کنند - در حالی که می‌دانند -». (آل عمران/۳۵)

در نتیجه هیچ کس حق ندارد به بهانه غفلت در یک مورد، در همه موارد، از عمل دست بکشد. به محض از بین رفتن عارضه غفلت، انسان مکلف می‌شود برابر توجّه خود، عمل کند.

به این ترتیب روشن شد راه حرکت انسان برای قدم اوّل همیشه باز است. انسان مجموع امکانات لازم، شامل «آگاهی»، «توانایی» و «توجّه» را برای پیمودن قدم اوّل در اختیار دارد. این امکانات همیشه از حد نصاب، بالاتر است و انسان را از عذر و بهانه خلع سلاح می‌کند، پس مشکل عمده ما در راه عمل، ندانستن یا نتوانستن نیست. مشکل اصلی ما سستی و کوتاهی است و نا آگاهی، ناتوانی یا غفلت، بهانه‌ای بیش نیست.

۲- نتیجه عمل به دانسته‌ها

در انتهای آیه ۲۸۲ سوره بقره خداوند تبارک و تعالی فرموده است:

«اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ - تقوای الهی پیشه کنید و خداوند شما را می‌آموزاند». (بقره/۲۸۲)

«عمل به آن چه می‌دانیم»، یک تأثیر بسیار مهم و شگفت‌انگیز به دنبال دارد و آن «روشن شدن مجهولات و مشتبهات» ما است.

حضرت امام خمینی رحمت الله علیه در این باره فرموده‌اند:

«این که جناب ربوبی جلّ جلاله در کریمه مبارکه: "اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ" تعلیم الهی را مربوط به تقوا فرموده برای همین است که تقوا صفای نفس دهد و آن را به مقام غیب مقدس مرتبط کند، پس تعلیم الهی و القای رحمانی واقع گردد»^۱.

همان‌گونه که مطالعه، مباحثه و حضور در مجلس درس، از راه‌های تحصیل علم محسوب می‌شوند، یکی از راه‌های کسب و افزایش علم، «عمل به معلومات» است. در آیات و روایات، به صراحت و با زبان‌های مختلف، بر این واقعیت تأکید شده است که: عمل، نور دانشی جدید فرا راه انسان می‌تاباند و مسیر حرکت او را روشن می‌کند.

در قرآن کریم آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا - اِي مۇمنان! اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند برای شما فرقان (قدرت تشخیص حق از باطل) قرار می‌دهد». (انفال/۲۹)

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا - کسانی که در راه ما مجاهدت و کوشش نمایند، محققاً به راه‌های مان هدایت‌شان می‌کنیم». (عنکبوت/۶۹)

«وَأِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا - اگر خدا را اطاعت کنید، هدایت خواهید یافت». (نور/۵۴)^۱

روایات نورانی پیشوایان معصوم علیهم‌السلام نیز این حقیقت درخشان را چنین بیان داشته است:
رسول خدا صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم فرمود:

«مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَبُّهُ (عَلَّمَهُ) اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ - هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند، آنچه را ندانسته به او می‌آموزد».^۲

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمٌ كَفَى مَا لَمْ يَعْلَمْ - هر کس به آن چه می‌داند عمل کند، از آن چه نمی‌داند کفایت شود».^۳
همچنین فرمود:

«الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ، فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ، وَ مَنْ عَمِلَ عِلْمَ - علم و عمل به هم بسته شده‌اند؛ هر کس بداند، عمل کند و هر کس عمل کند، بداند».^۴

۱- این آیات نیز به این مضمون اشاره دارد:

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ - تغابن/۶

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - بقره/۲

وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ - حجر/۹۹

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى ... إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى - لیل/۵ تا ۱۲

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ - ابراهیم/۷

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ - طلاق/۲ و ۳

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى - محمد/۱۷

اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ - حدید/۲۸

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ - یونس/۹

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ - بقره/۱۸۶

۲- حلیه الاولیاء، ج ۱۰؛ اعلام الدین، ص ۳۰۱

۳- توحید، ص ۴۱۶؛ ثواب الاعمال، ص ۱۶۱

۴- منیه المرید، ص ۱۸۱.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود:

«مَا أَخْلَصَ عَبْدُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ - هیچ بنده‌ای برای خدا چهل روز خالص نگردد، مگر آن که چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شود».^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْعَمَلُ وَعَاهُ الْفَهْمُ - عمل، ظرف (و زمینه‌ساز) فهم است».^۲

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ ذُلِّهَا وَ لَمْ يُنَافِسْ فِي عِزِّهَا هَدَاهُ اللَّهُ بِغَيْرِ هِدَايَةٍ مِنْ مَخْلُوقٍ وَ عِلْمُهُ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ وَ أَثَبَّتَ الْحِكْمَةَ فِي صَدْرِهِ وَ أَجْرَاهَا عَلَى لِسَانِهِ - هر که دل از دنیا برگیرد، و از دلتش نترسد، و به عزتش دل نبندد خداوند بدون واسطه مخلوقی هدایتش فرماید؛ درس ناخوانده عالمش سازد، حکمت را (چون چشمه) در سینه‌اش جای دهد و (سیل آسا) بر زبانش جاری کند».^۳

حضرت امام خامنه‌ای مدظله العالی هم فرموده‌اند:

تقوا (همان عمل به دانسته‌ها) مرکبی است که می‌تواند ما را به آن منازل عالی برساند: «و اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ «فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؛ «و اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ». علم و هدایت و رحمت الهی بر اثر تقوا از سوی خداوند به انسان عطا می‌شود.^۴

عارف ربانی، حضرت آیت الله بهجت در دستورالعمل‌های خود به طالبان حقیقت بر این قانون الهی بسیار تأکید می‌ورزید، به عنوان نمونه فرموده است:

«آیا می‌دانید که هر که عمل کرد به معلومات خودش، خداوند مجهولات او را معلوم می‌فرماید؟ آن چیزهایی را که می‌داند اگر عمل کند، آن چیزهایی را که نمی‌داند می‌فهمد ... وقتی به آن‌ها عمل کردی، روشن می‌شود. به همان دلیلی که این‌ها را برای شما روشن کرد، آن‌های دیگر را هم روشن می‌کند».^۵

«استاد، علم است و معلّم، واسطه است. عمل به معلومات بنمایید و معلومات را زیر پا نگذارید، کافی است».^۶

«آن‌چه می‌دانید عمل کنید، و در آن‌چه نمی‌دانید احتیاط کنید تا روشن شود، و اگر روشن نشد، بدانید که بعضی معلومات را زیر پا گذاشته‌اید. طلب موعظه از غیر عامل، محل اعتراض است. قطعاً مواظبی را که شنیده‌اید و می‌دانید، عمل نکردید و گرنه روشن بودید».^۷

۱- میزان الحکمه، ح ۴۸۰۵

روایت زیر هم شبیه این روایت است:

مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ قَالَ مَا أَجْمَلَ عَبْدُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ دَاءَهَا وَ دَوَّاهَا فَأَثَبَتْ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ انْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ - یعنی بنده‌ای چهل روز ایمان خودش را خالص نکرده است - یا گفت: بنده‌ای چهل روز خدا را خوب یاد نکرده است (تردید از راوی حدیث است) مگر آن‌که خداوند به او زهد عنایت کرده و او را نسبت به دردها و دواهای این دنیا بصیرت داده و حکمت را در

دل او قرار داده و به زبان او جاری ساخته است». الکافی (ط - الإسلامية) ج ۲ ص ۱۶

۲- اعلام الدین، ص ۹۶.

۳- تحف العقول النص ص ۲۲۳

۴- فرمایشات در خطبه‌های نماز عید سعید فطر - ۲۴ / ۸ / ۱۳۸۳

۵- به سوی محبوب، ص ۳۹.

۶- همان، ص ۵۶.

۷- به سوی محبوب، ص ۲۸.

«اگر دید باز هم توقف دارد، بداند - به طور یقین - بعضی از معلومات را زیر پا گذاشته است. کفشش ریگ دارد؛ خوب دقت نکرده که این ریگ را خارج کند»^۱.

برای درک بهتر از این واقعیت شگرف، راننده‌ای را در نظر بگیریم که قصد دارد در تاریکی شب به مسافرت رود. لامپ‌های اتومبیل، تنها مسافت بیست متری پیش روی او را روشن کرده و راننده فراتر از این مسافت، دید ندارد. اگر این شخص، به بهانه این که تمام مسیر جاده در معرض دید او نیست از حرکت باز ایستد، آیا در نظر خردمندان محکوم نمی‌شود؟

روش عاقلانه این است که با استفاده از همین روشنایی حرکت کند و پیش رود. اگر این مسیر روشن را طی کند، بیست متر بعدی برای او معلوم می‌شود. از اول نمی‌توان انتظار داشت کل مسیر، روشن و تابناک باشد و حرکت را نمی‌توان متوقف بر چنین انتظاری نمود. حرکت را باید با مقدار مسلم آغاز کرد.

کسی که آدرس منطقه‌ای دور دست را می‌پرسد، نباید توقع داشته باشد تا پایان راه را قدم به قدم برای او ترسیم کنند. جاده اولیه را نشان می‌دهند و به او می‌گویند: «پیش رو، به دو راهی که رسیدی، آن جا بپرس یا تابلوهای نصب شده بر سر دو راهی، مسیر حرکت آینده تو را روشن می‌کند». در هر صورت، این مرحله نخست را باید طی کنی تا مرحله دوم را بیابی، و مرحله دوم را باید طی کنی تا توان درک مرحله بعد را داشته باشی.

بله؛ اگر از ابتدا برای تو معلوم نیست که این جاده تو را به هدف می‌رساند یا نه، نباید در آن پا بگذاری؛ ولی اگر اطمینان داری از همین جاده، باید رفت، و نمی‌دانی پس از رسیدن به دو راهی چه باید کرد، این مقدار معلوم را طی کن، به دو راهی که رسیدی، برای تو معلوم خواهد شد.

گاهی انسان با دست یافتن بر کتابی یا آشنایی با شخصی یا شنیدن مطلبی، از خطر بزرگی رهایی می‌یابد و سرنوشت آینده‌اش بیمه می‌شود. برخی این حادثه را یک اتفاق می‌بینند؛ در حالی که این مقدرات، به اعمال اختیاری ما گره خورده و برخاسته از عمل ما است. حوادث ریز و درشت جهان هستی، از دست کارگردان حکیم خارج نمی‌شود. این رخدادهای به ظاهر تصادفی، در پشت پرده هستی به تناسب عمل ما تهیه و تولید شده و تنها با تغییر رویه ما، تغییر می‌کند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ - خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنان آن‌چه را در خودشان است تغییر دهند».(رعد/۱۱)

به عبارت دیگر خداوند برای افزایش علم ما که نتیجه عمل به دانسته‌ها است از روش‌های مستقیم و غیر مستقیم استفاده می‌فرماید.

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ - و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».(طلاق/۳ و ۲)

۲/۱- تقوا و حکمت عملی

استاد شهید حضرت آیت الله مطهری رضوان الله تعالی علیه فرموده‌اند:

آن حکمتی که به اصطلاح مولود تقواست و آن روشنی و فرقانی که در اثر تقوا پیدا می‌شود حکمت عملی است نه حکمت نظری.

حکما اصطلاحی دارند که عقل را تقسیم می‌کنند به دو قسم: عقل نظری و عقل عملی. البته مقصود این نیست که در هر کسی دو قوه عاقله هست، بلکه مقصود این است که قوه عاقله انسان دو نوع محصول فکر و اندیشه دارد که از اساس با هم اختلاف دارند: افکار و اندیشه‌های نظری، و افکار و اندیشه‌های عملی.

همین قدر به اجمال عرض می‌کنم که عقل نظری همان است که مبنای علوم طبیعی و ریاضی و فلسفه الهی است. این علوم، همه در این جهت شرکت دارند که کار عقل در آن علوم قضاوت درباره واقعیت‌هاست که فلان شیء این‌طور است و یا آن‌طور؟ فلان اثر و فلان خاصیت را دارد یا ندارد؟ آیا فلان معنا حقیقت دارد یا ندارد؟

و اما عقل عملی آن است که مبنای علوم زندگی است، مبنای اصول اخلاقی است، و به قول قدما مبنای علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مَدُن است. در عقل عملی، مورد قضاوت واقعیتی از واقعیت‌ها نیست که آیا این‌چنین است یا آن‌چنان؟ مورد قضاوت، وظیفه و تکلیف است: آیا «باید» این کار را بکنم یا آن کار را؟ این‌طور عمل کنم یا آن‌طور؟ عقل عملی همان است که مفهوم خوبی و بدی و حسن و قبح و باید و نباید و امر و نهی و امثال این‌ها را خلق می‌کند. راهی که انسان در زندگی انتخاب می‌کند مربوط به طرز کار کردن و طرز قضاوت عقلی عملی اوست و مستقیماً ربطی به طرز کار و طرز قضاوت عقل نظری وی ندارد.

این‌که در آثار دینی وارد شده که تقوا عقل را روشن می‌کند و دریچه حکمت را به روی انسان می‌گشاید - همچنان که لحن خود آن‌ها دلالت دارد - همه مربوط به عقل عملی است، یعنی در اثر تقوا انسان بهتر درد خود و دوی خود و راهی که باید در زندگی پیش بگیرد می‌شناسد؛ ربطی به عقل نظری ندارد، یعنی مقصود این نیست که تقوا در عقل نظری تأثیری دارد و آدمی اگر تقوا داشته باشد بهتر دروس ریاضی و یا طبیعی را می‌فهمد و مشکلات آن علوم را حل می‌کند. حتی در فلسفه الهی نیز تا آن‌جا که جنبه فلسفه دارد و سر و کارش با منطق و استدلال است و [انسان] می‌خواهد با پای استدلال گام بردارد و مقدمات در فکر خود ترتیب می‌دهد تا به نتیجه برسد همین‌طور است. در نوعی دیگر از معارف ربوبی، تقوا و پاکی و مجاهدت تأثیر دارد ولی آن‌جا دیگر پای عقل نظری و فلسفه و استدلال و منطق و ترتیب مقدمات و سلوک فکری از نتیجه به مقدمه و از مقدمه به نتیجه در میان نیست.

مقصود این است: این حقیقت که بیان شده که تقوا موجب ازدیاد حکمت و ازدیاد بصیرت و روشن‌بینی می‌شود ناظر به مسائل نظری و عقل نظری نیست، و شاید علت این‌که در نظر بعضی‌ها قبول این مطلب این‌قدر مشکل آمده همین است که این مطلب را به حدود عقل نظری توسعه داده‌اند.

و اما نسبت به عقل عملی البته مطلب همین‌طور است و می‌توان گفت قبل از هر استدلال و تقریبی، تجربه گواه این مطلب است. واقعاً تقوا و پاکی و رام کردن نفس امّاره در روشن‌بینی و اعانت به عقل تأثیر دارد ولی البته نه به این معنی که عقل فی‌المثل به منزله چراغ است و تقوا به منزله روغن آن چراغ، و یا این‌که دستگاه عقل به منزله یک کارخانه موّلد روشنایی است که فعلاً فلان مقدار کیلو وات برق می‌دهد و تقوا که آمد فلان مقدار کیلو وات دیگر بر برق این کارخانه می‌افزاید. نه، این‌طورها نیست، طور دیگر است. برای توضیح مقدمه‌ای عرض می‌کنم:

۲/۲- دشمن دشمنان عقل

از کلمات علی علیه‌السلام است: «اصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ وَ اَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ»^۱ یعنی تو سه نوع دوست و سه نوع دشمن داری. «فَاصْدِقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ وَ صَدِيقُ صَدِيقِكَ وَ عَدُوُّ عَدُوِّكَ» یعنی دوستان تو یکی آن کس است که مستقیماً دوست خود دوست، دومی دوستِ دوستِ دوست، سومی دشمنِ دشمنِ دشمنِ دوست. «وَ اَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ وَ عَدُوُّ صَدِيقِكَ وَ صَدِيقُ عَدُوِّكَ» دشمنان تو عبارت است از آن که مستقیماً با خود تو دشمن است، و آن کس که دشمنِ دوستِ دوست، و آن کس که دوستِ دشمنِ دوست است.

مقصودم از نقل این کلام این بود که یکی از انواع دوستان، دشمنِ دشمن است.

علت این که دشمنِ دشمن به منزله‌ی دوست خوانده شده این است که دشمن را ضعیف می‌کند و دست وی را می‌بندد و از این راه به انسان کمک می‌کند. این خود یک حساب و قاعده‌ای است که دشمنِ دشمن مانند دوست است، آدمی را تقویت می‌کند.

این قاعده که در افراد جاری است، در حالات و قوای معنوی انسان هم جاری است. قوای معنوی انسان در یکدیگر تأثیر می‌کنند، و احياناً تأثیر مخالف می‌نمایند و اثر یکدیگر را خنثی می‌کنند. این مطلب جای انکار نیست. در قدیم و جدید به تضادی که کم و بیش بین قوای مختلفه وجود انسان هست توجه شده، و این خود داستان مفصلی دارد.

۲/۳- راز تأثیر تقوا در روشن بینی

یکی از حالات و قوایی که در عقل انسان یعنی در عقل عملی انسان، یعنی در طرز تفکر عملی انسان که مفهوم خوب و بد و خیر و شرّ و درست و نادرست و لازم و غیر لازم و وظیفه و تکلیف و این که الآن چه می‌بایست بکنم و چه نمی‌بایست بکنم و این گونه معانی و مفاهیم را بسازد تأثیر دارد، طغیان هوا و هوس‌ها و مطامع و احساسات لجاج‌آمیز و تعصب‌آمیز و امثال این‌هاست، زیرا منطقه و حوزه عقل عملی انسان به دلیل این که مربوط به عمل انسان است همان حوزه و منطقه احساسات و تمایلات و شهوات است. این امور اگر از حد اعتدال خارج شوند و انسان محکوم این‌ها باشد نه حاکم بر این‌ها، در برابر فرمان عقل فرمان می‌دهند، در برابر ندای عقل و وجدان فریاد و غوغا می‌کنند، برای ندای عقل حکم پارازیت را پیدا می‌کنند، دیگر آدمی ندای عقل خویش را نمی‌شنود، در برابر چراغ عقل گرد و غبار و دود و مه ایجاد می‌کنند، دیگر چراغ عقل نمی‌تواند پرتوافکنی کند.

به عنوان مثال ما که در این فضا الآن نشسته‌ایم و می‌گوییم و می‌شنویم و می‌بینیم، به حکم این است که یک نفر سخن می‌گوید و دیگران سکوت کرده‌اند، چراغ‌ها نور می‌دهند و فضا هم صاف و شفاف است. ولی اگر در همین فضا با این یک نفر سایرین هم هرکس برای خودش حرفی بزند و با صدای بلند آوازی بخواند بدیهی است که حتی خود گوینده هم ندای خود را نخواهد شنید، و اگر این فضا پر از دود و غبار باشد کسی کسی را نخواهد دید.

برای مثال جوان محصلی را در نظر می‌گیریم. این جوان از مدرسه برگشته فکر می‌کند لازم است درس‌هایش را حاضر کند، برای این کار چندین ساعت بنشیند و بخواند و بنویسد و فکر کند، زیرا بدیهی است نتیجه لاقیدی و تنبلی مردود شدن و جاهل ماندن و عقب ماندن و هزارها بدبختی است. این ندای عقل اوست. در مقابل این ندا ممکن است فریادی از شهوت و میل به گردش و چشم‌چرانی و عیاشی در وجود او باشد که او را آرام نگذارد. بدیهی است که اگر این فریادها

زیاد باشد، جوان ندای عقل خود را نشنیده و چراغ فطرت را ندیده می‌گیرد و با خود می‌گوید فعلاً برویم خوش باشیم تا ببینیم بعدها چه می‌شود.

پس این گونه هواها و هوس‌ها اگر در وجود انسان باشند تأثیر عقل را ضعیف می‌کنند، اثر عقل را خنثی می‌کنند، و به تعبیر دیگر این هوا و هوس‌ها با عقل آدمی دشمنی می‌ورزند.

پس توجه به این مطلب لازم است که حالات و قوای معنوی انسان به حکم تضاد و تزاممی که میان بعضی با بعضی دیگر است در یکدیگر تأثیر مخالف می‌کنند و تقریباً اثر یکدیگر را خنثی می‌کنند، و به عبارت دیگر با یکدیگر دشمنی و حسادت می‌ورزند. از آن جمله است دشمنی هوا و هوس با عقل.

از همین جا معنای تأثیر تقوا در تقویت عقل و ازدیاد بصیرت و روشن بینی روشن می‌شود. تقوا نه سوهان است و نه سنباده و نه روغن چراغ. تقوا دشمن دشمن عقل است، از نوع سوم دوستانی است که علی علیه‌السلام فرمود: «وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ». ملکه تقوا که آمد، دشمن عقل را که هوا و هوس است رام و مهار می‌کند، دیگر نمی‌گذارد اثر عقل را خنثی کند، گرد و غبار برایش به وجود آورد، پارازیت ایجاد کند.

حقیقت سرایی است آراسته

هوی و هوس گرد برخاسته

نبینی که جایی که برخاست گرد

نبیند نظر گر چه بینا است مرد^۱

پس معلوم شد که تقوا واقعاً تأثیر دارد در طرز تفکر و طرز قضاوت انسان، ولی نوع تأثیرش این است که جلو تأثیر دشمن را می‌گیرد و از این راه دست عقل را باز می‌کند و به وی آزادی می‌دهد: «عَتَّقْ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ»

اگر انسان در هر چیزی شک کند در این مطلب نمی‌تواند شک کند که خشم و شهوت و طمع و حسد و لجاج و تعصب و خودپسندی و نظایر این امور آدمی را در زندگی کور و کر می‌کند. آدمی پیش هوس کور و کر است. آیا می‌توان در این مطلب شک کرد که یکی از حالات عادی و معمولی بشر این است که عیب را در خود نمی‌بیند و در دیگران می‌بیند و حال آن‌که خودش بیشتر به آن عیب مبتلاست؟ آیا علت این نابینایی نسبت به عیب خود جز عجب و خودپسندی و مغروری چیز دیگری هست؟ آیا تردیدی هست که مردمان متقی که مجاهده اخلاقی دارند و بر عجب و طمع و سایر رذائل نفسانی فائق آمده‌اند بهتر و روشن‌تر عیب خود و درد خود را درک می‌کنند؟ و آیا برای انسان علم و حکمتی مفیدتر از این‌که خود را و عیب خود را و راه اصلاح خود را بشناسد وجود دارد؟

اگر توفیقی پیدا کنیم که با نیروی تقوا نفس امّاره را رام و مطیع نماییم، آن وقت خواهیم دید چه خوب راه سعادت را درک می‌کنیم و چه خوب می‌فهمیم و چه روشن می‌بینیم و چه خوب عقل ما به ما الهام می‌کند. آن وقت می‌فهمیم که این مسائل چندان هم پیچیده و محتاج به استدلال نبوده، خیلی واضح و روشن بوده، فقط غوغاها و پارازیت‌ها نمی‌گذاشته‌اند که ما تعلیم عقل خود را بشنویم.^۲

۲/۴- تقابل شیطان و تقوا

حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی فرموده‌اند:

مسئله، مسئله‌ی تقابل شیطان و تقابل تقوا است. کار شیطان اغوا کردن است؛ اغوا یعنی چه؟ یعنی ایجاد اختلال در دستگاه محاسبه‌ی شما - شیطان این است دیگر - نقطه‌ی مقابل، کارکرد تقوا است؛ سعی شیطان این است که شما را اغوا کند، یعنی دستگاه عقل را، دستگاه فطرت را، دستگاه سنجش صحیح را که در وجود انسان گذاشته شده است، از کار بیندازد؛ یعنی انسان را دچار خطای در محاسبه کند.

کار تقوا نقطه‌ی مقابل است: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال/۲۹) تقوا به شما فرقان، یعنی آگاهی برای جدا کردن حق از باطل را می‌دهد. در آیه‌ی شریفه‌ی دیگر [می‌فرماید]: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» (بقره/۲۸۲) تقوا موجب این است که خدای متعال دریچه‌های دانش را، آگاهی را، دانایی را به روی شما باز کند.^۱

۲/۵- پیوند با معلّم حقیقی

حضرت آیت‌الله جوادی آملی حفظه‌الله فرموده‌اند:

در آیه «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» گرچه «یَعْلَمُكُمْ» جواب «اتَّقُوا» نیست، وگرنه مجزوم می‌شد؛ اما سیاق نشان می‌دهد که تقوا با تعلیم الهی رابطه دارد، بنابراین تعلیم الهی و بصیرت دینی، هر دو نتیجه تقوا و نمودی از شکوفایی فطرت انسانی در پرتو تعلیم دینی است.^۲

قرآن کریم برای استنتاج‌های فکری و اجتهادی و نیز دریافت‌های حضوری و شهودی راه مناسبی گذارده است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ»؛ «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا». یعنی روح پاک می‌تواند دانش‌های حصولی و نیز بینش‌های شهودی مطابق با واقع را به دست آورد.^۳

بهره‌گیری عمیق علمی از قرآن کریم و فهمیدن معارف بلند آن، مشروط است به ارتباط و پیوند با معلّم حقیقی قرآن که همانا خداوند رحمان است «الرحمن علم القرآن» علم قرآن همراه با رحمت خدای سبحان است و رحمت خاصّه خداوند شامل حال متّقین می‌گردد. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» قرآن کریم می‌فرماید شما تقوا را لباس طهارت روح خود کنید که بهترین لباس است: «وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ» و خداوند نیز به شما علم عطا می‌کند.^۴

۱- فرمایشات در دیدار مسئولان نظام در نهمین روز ماه مبارک رمضان ۱۴۳۵ در حسینیه امام خمینی رحمه‌الله - ۱۶ / ۴ / ۱۳۹۳

۲- تفسیر انسان به انسان - صفحه ۱۸۶

۳- تسنیم، جلد ۲۰ - صفحه ۴۱۹

۴- قرآن در قرآن - صفحه ۳۶۹

۳- نتیجه عمل نکردن به دانسته‌ها

کسی که به دانسته‌های خود عمل نمی‌کند، علاوه بر این که از به دست آوردن علم محروم می‌شود، با یک خطر سهمگین نیز مواجه است که از دست دادن یافته‌ها است. همان‌طور که با عمل به یقینیات امور مشتبه، یقینی می‌شود؛ با عمل نکردن به یقینی‌ها، امور یقینی مشتبه می‌گردد. آن کس که به حقیقتی دست یافته است، باید با عمل خود، شکرگزار این نعمت باشد و گرنه آن را از دست خواهد داد. آن کس که عمل نمی‌کند، در وجود خود، ابهام و ظلمت می‌آفریند؛ یعنی پس از این که به صحت، حقانیت یا فایده کاری یقین یافت، دوباره در آن تردید می‌کند. این فرایند را می‌توان این‌گونه بیان کرد:

کسی که می‌داند و خلاف دانسته خود عمل می‌کند از دلخواه خود پیروی کرده است. او در حقیقت نتوانسته است از هوای نفس خود دست بردارد و «خوب» را بر «خوش» ترجیح دهد. این ضعف و ناتوانی در مخالفت با خواهش نفس، بسیار ناموجه و در نظر شخص، بی‌درنگ محکوم است. انسان، برای نجات از این محکومیت، به توجیه حرکت خود می‌پردازد و با فلسفه‌بافی و استدلال‌تراشی، در حق جلوه‌دادن تصمیم خود و نجات از عذاب وجدان می‌کوشد. همین تلاش نامبارک، آرام آرام چهره حقیقت را غبارآلود کرده و تردید می‌آفریند. در این موقعیت، شخص، بافته‌های خود را باور و یافته‌های خود را از دست داده و از مسیر هدایت گمراه شده است.

«وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ - از خواسته دل پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می‌کند». (ص/۲۶)

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

«من اتبع هواه اعماه و أصمه و أذله و أضله - هر کس از دلخواه خود متابعت نماید، [این متابعت یا هوای نفس] او را کور و خوار و گمراه می‌کند».^۱

«آفة العقل الهوى - آفت عقل، هوای نفس است».^۲

پیامبر اکرم صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم فرمود:

«وَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَىٰ إِلَىٰ دَاوُدَ ع أَنَّهُ هَوْنٌ مَا أَنَا صَانِعٌ بِعَبْدٍ غَيْرِ عَامِلٍ بِعِلْمِهِ مِنْ سَبْعِينَ عَشْرَ عَشْرًا أَنَّهُ أُخْرِجَ مِنْ قَلْبِهِ حَلَاوَةٌ ذُكْرِي - خدای تعالی به داود علیه‌السلام وحی فرمود که: کمترین عقوبت از هفتاد عقوبت باطنی من نسبت به بنده‌ای که به علمش عمل نمی‌کند، این است که شیرینی ذکر را از قلبش خارج می‌کنم».^۳

این بزرگ‌ترین مصیبت برای انسان است که از مناجات با خدای خویش لذت نبرد.

حضرت موسی علیه‌السلام برای مناجات با خدا می‌رفت، یک بی‌ادبی به او گفت: «از طرف من به خدا بگو: چقدر گناه کنم و تو کیفر نکنی؟!»

حضرت موسی علیه‌السلام رفت، مناجات کرد و قصد بازگشت داشت که از سوی خدای متعال خطاب شد: «چرا پیام بنده‌ام را نمی‌رسانی؟»

عرض کرد: «خدایا تو می‌دانی او چه گفت».

خداوند فرمود: «به او بگو: بالاترین بلا را بر تو نازل کرده‌ام و تو نمی‌فهمی! بلا و کیفر تو این است که از مناجات با من لذت نمی‌بری و تو توجه به این مصیبت نداری».^۴

و نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام مروی است که: خدای تعالی می‌فرماید: «هر بنده که خواهش نفس خود را بر طاعت من اختیار نمود کمتر چیزی که به او می‌کنم او را از لذت مناجات خود محروم می‌سازم».^۵

۱- غرر الحکم، ح ۹۱۶۸.

۲- غرر الحکم، ح ۳۹۲۵.

۳- عدة الداعی و نجاح الساعی ص ۷۸.

۴- به نقل از آیت‌الله مظاهری در نشانی: <http://www.almazaheri.com/farsi/Index.aspx?ID=۵۴۶&TabID=۰۰۰۳>

۵- معراج السعادة ج ۲ ص ۶۷۳ به نقل از احیاء العلوم، ج ۴ ص ۴۸.